

کارکرد نهادهای آموزشی فرانسه در ایران از اوایل دوره قاجار تا جنگ جهانی اول

ابوطالب سلطانیان*

استادیار دانشگاه گیلان

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۲۱ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۱۵)

چکیده

از اوایل دوره قاجار، سه نهاد آموزشی - فرهنگی فرانسه، که با اهداف جهانی در پاریس شکل گرفته بودند، به تدریج یکی پس از دیگری ایران را نیز تحت پوشش خود قرار دادند. این سه نهاد عبارت بودند از مدارس میسیونرهای لازاریست‌ها، مدارس آلیانس فرانسه و مدارس آلیانس یهود. اما چگونگی و گستره فعالیت‌های فرهنگی - آموزشی هر یک از این نهادها که بخشی از تاریخ فرهنگی ناشناخته دوره قاجار را تشکیل می‌دهند، چندان مورد مطالعه و تحلیل قرار نگرفته و بازتاب نیافته‌اند. هرچند که لازاریست‌ها جامعه مسیحیان ایران و آلیانس یهود جامعه یهودیان را مد نظر داشته‌اند، لیکن آلیانس فرانسه نهادی غیر مذهبی به شمار می‌رفت. با این همه، آن دو نهاد نیز به تدریج رویکردی عرفی و همگانی به خود گرفته و توانستند بسیاری از مسلمانان را نیز جذب نمایند. این نوشته پس از نگاهی به اهداف و آرمان‌های این نهادها، چگونگی برپایی این مدارس، گستردگی و کم و کیف فعالیت‌های آموزشی آن‌ها را بررسی می‌کند. سپس چالش‌های سیاسی - اجتماعی مختلفی که این نهادها با آن‌ها روبرو بوده‌اند و ارسای می‌شوند، تا با عنایت به تاثیر آن‌ها بتوان کارکرد کلی این نهادها را مقایسه و ارزیابی نمود.

کلید واژه‌ها: مدارس، لازاریست‌ها، آلیانس فرانسه، آلیانس یهود، نهادهای آموزشی.

مقدمه

روابط سیاسی - فرهنگی ایران و فرانسه در دوره قاجار که خود از پیامدهای جنگ ایران و روس به شمار می‌رفت، از زمان فتحعلی شاه (حک: ۱۲۱۲-۱۲۵۰ق) آغاز گردید. در پی این روابط، سه نهاد آموزشی - فرهنگی فرانسه، که با اهداف جهانی در پاریس

فرقه‌های مسیحی بودند که در سال ۱۶۲۵م/ ۱۰۳۵ق توسط «سن ونسان دو پل»^۱ در پاریس تأسیس شد (غفاری، ۱۳۲). از این رو، راهبه‌های لازاریست را «راهبه‌های سن ونسان دو پل» می‌خواندند که به خواهران یا دختران نیکوکار نیز معروف شدند. کشیشان را نیز در ایران «پادری» می‌گفتند.

اما هدف اصلی لازاریست‌ها از آمدن به ایران، آموزش‌های مذهبی و تبلیغات دینی در میان جمعیت مسیحیان ایران بود که در آن زمان اقلیت بزرگی را تشکیل می‌دادند. جمعیت آنان را در مرزهای ایران و عثمانی بین ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ تن برآورد کرده‌اند. از این تعداد حدود ۴۰۰۰۰ تن در روستاهای اورمیه و کردستان، ۳۴۰۰۰ تن در تبریز و ۷۰۰۰ تن در جلفای اصفهان می‌زیستند. چند هزار تن دیگر نیز در اورمیه، تهران و شهرهای دیگر به سر می‌بردند. کاتولیک‌های ارمنی بیشتر در اورمیه، سلماس، خسروآباد و تعدادی نیز در تبریز، تهران، همدان و صحنه (سنه) کردستان می‌زیستند (همانجا؛ ناطق، کارنامه...، ۱۵۶).

بنابراین، در زمان محمدشاه (حک: ۱۲۵۰-۱۲۶۴ ق)، مسیحیان اقلیت بزرگی را در میان جمعیت ۷ میلیونی ایران تشکیل می‌دادند، به گونه‌ای که برخی از محال، مانند سلماس و خسروآباد یکپارچه مسیحی نشین، به ویژه کاتولیک بودند. از این رو، لازاریست‌ها نخست در سال ۱۸۳۸م/ ۱۲۵۴ق به این ولایات روی آوردند و به برنامه‌ریزی و سازماندهی نهادهای آموزشی و دینی خود برآمدند. راهبه‌های «سن ونسان دو پل» نیز از سال ۱۸۴۰م/ ۱۲۵۶ق در اورمیه مستقر شدند. سپس دسته‌هایی از این راهبه‌ها به تدریج در خسروآباد، تبریز، تهران و جلفای اصفهان به فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی پرداختند (غفاری، ۱۳۷-۱۳۸).

بنابراین چه گفته شد، آموزش‌های مذهبی (که به زبان فرانسه بود) و تبلیغات دینی در میان جمعیت بزرگ مسیحیان ایران از مهمترین انگیزه‌های آغازین ورود لازاریست‌ها به ایران به شمار می‌رفتند. آنان از مدت‌ها پیش نگران از دست رفتن پیروان خویش، به ویژه در اثر تبلیغات گسترده میسیونرهای آمریکایی^۲ بودند که بیشتر و از سال

ژوئیت‌ها که از دوره صفویه در اصفهان جای گرفته بودند، فرقه ای از مسیحیان بودند که توسط «اینیاس دو لایولا» (Ἰωάννης Ἐρμούλιος) پایه‌گذاری شد (غفاری، ۱۳۳). این فرقه معتقد به اصل تقوا، فقر و اطاعت از پاپ بودند.
 Ἰωάννης Ἐρμούλιος

۲. میسیونرهای آمریکایی از رقیبان سرسخت لازاریست‌ها به شمار می‌رفتند. آمریکایی‌ها تنها در اطراف اورمیه ۳۰ باب مدرسه داشتند که در آن‌ها زبان فارسی، انگلیسی، تاریخ، جغرافیا، و حتی فقه اسلامی هم تدریس

۱۸۳۳م/۱۲۴۹ق در اورمیه مستقر شده بودند (کرزن، ۱/۶۸۹). از این رو، برای شناخت بیشتر کارکردهای آموزشی و فرهنگی مبلغان لازاریست در ایران باید فعالیت‌های آنان را به سه دوره مختلف: دوره محمدشاه (حک: ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق)، دوره ناصرالدین شاه (حک: ۱۲۶۴-۱۳۱۳ق)، و دوره پس از آن تا آستانه جنگ جهانی اول (۱۳۱۲-۱۳۳۷ق) تقسیم و بررسی کرد.

در دوره محمد شاه، لازاریست‌ها پس از ورود به ایران، به کمک «کنت دو سرسی»، سفیر وقت فرانسه موفق شدند در آوریل ۱۸۴۰م/ صفر ۱۲۵۶ق دو فرمان از شاه دریافت کنند. این فرمان‌ها هم اموال باقی مانده از «ژزوئیت‌های» دوره صفویه را به آنان باز می‌گرداند، و هم آنان را از حقوق برابر با ایرانیان بهره‌مند می‌ساخت و اجازه می‌داد تا برای تربیت اطفال خود مدارسی را بنا نمایند (کنت دوسرسی، ۲۰۰). در پی این فرمان بود که «اوژن بوره»^۱، از پیشگامان لازاریست‌ها، نخستین مدرسه فرانسوی را با هزینه شخصی خویش در سال ۱۸۳۹م/ ۱۲۵۵ق در تبریز با ۱۴ شاگرد گشود. به یاری دانش‌آموزان همین مدرسه بود که بوره نخستین واژه‌نامه فرانسه - فارسی را تدوین و به محمدشاه تقدیم کرد (IPSQ). یک سال بعد بوره شعبه‌ای از همان مدرسه را در جلفای اصفهان برپا کرد و خود تدریس فرانسو و جغرافیا را در آن به عهده گرفت.

در این دوره، با همه کارشکنی‌های پنهان و آشکار هیأت‌های آمریکایی و عوامل انگلیس و روس، لازاریست‌ها توانستند در سال ۱۸۴۰م/ ۱۲۵۶ق، یک مدرسه پسرانه در اورمیه و دو مدرسه در اصفهان برپا نمایند. کوشش‌های آنان تا سال ۱۸۴۲م/ ۱۲۵۸ق، منجر به تأسیس چندین مدرسه پسرانه و دخترانه در خسروآباد، و در روستاهای «مارانا»، «پتاور»، «گلزان»، «نقده» و غیره گردید. روی هم رفته، تا پایان دوره محمدشاه، آنان توانستند ۲۶ مدرسه پسرانه با ۴۰۰ دانش‌آموز، ۶ مدرسه دخترانه و چند پرورشگاه و درمانگاه را تأسیس کنند. برنامه مدارس یک دوره چهارساله بود و متون درسی آن‌ها در این دوره عبارت بود از: زبان فرانسو، زبان سریانی، متون مذهبی، فارسی، حساب، تاریخ و جغرافیا، تاریخ فلسفه و سرودهای دینی (ناطق، همان، ۱۶۸-۱۷۱).

در دوره ناصرالدین شاه، فعالیت‌های فرهنگی لازاریست‌ها، با وجود برخی چالش‌ها و تاخت و تازهای عثمانی‌ها در مناطق غربی ایران شتاب بیشتری یافت. از این رو، طبق

می‌شد. در این مدارس نه تنها از دانش‌آموزان شهریه‌ای نمی‌گرفتند، بلکه مخارج تحصیل آنان را نیز به صورت هفتگی و ماهانه می‌پرداختند (بایگانی وزارت خارجه، کارتن ۵، پرونده ۱۳).

گزارشی، تا سال ۱۸۷۴م/۱۲۹۱ق، لازاریست‌ها در ۱۸ روستای آذربایجان غربی ۱۸ مدرسهٔ پسرانه را با ۳۵۴ دانش‌آموز اداره می‌کردند. همچنین در نواحی سلماس، خسروآباد و روستاهای اطراف آن ۹ مدرسهٔ دخترانه را با ۳۷۱ شاگرد و نیز ۲۲ یتیم‌خانه را در آبادی‌های مختلف عهده‌دار بودند (همان، ۱۹۰). افزایش یتیم‌خانه‌ها و پرورشگاه‌ها در این دوره نشان‌دهندهٔ کشتارهای پیاپی ساکنان این نواحی بدست مهاجمان عثمانی بود. در سال ۱۸۷۵م/۱۲۹۲ق نیز لازاریست‌ها یک مدرسهٔ پسرانهٔ نوین، یک مدرسهٔ دخترانه و یک درمانگاه در اصفهان بنا نهادند. ظل‌السلطان حاکم اصفهان، که فرزندانش را نیز فرانسویان آموزش می‌دادند، به گشایش این مدارس کمک کرد. در ۱۸۹۴م/۱۳۱۲ق نیز مدرسه‌ای در صحنهٔ (سنهٔ) کردستان با مدیریت پادری «موننتی» گشایش یافت که در آن بیشتر به زبان فرانسه آموزش داده می‌شد و کمک هزینه آن را نیز لازاریست‌های تهران می‌پرداختند.

دورهٔ پس از ناصرالدین شاه را باید دورهٔ اوج کوشش‌های فرهنگی لازاریست‌ها دانست. یکی از ویژگی‌های این دوره این بود که مدارس آنان به سرعت رویکردی عرفی به خود گرفتند و به آموزش دانش‌های نوین غرب روی آوردند. بدین منظور، اجرای نمایشنامه‌های گوناگون در برنامهٔ مدارس گنجانده شد. برای مثل، مدرسهٔ هیأت مالوال در تبریز که بیشتر عرفی بود، سال تحصیلی را با اجرای قطعاتی از چند نمایشنامه آغاز کرد. دانش‌آموزان این مدرسه، فرانسه را تا آن حد می‌دانستند که نمایشنامهٔ «نامزد اجباری» مولیر را در دو پرده به اجرا در آوردند که تماشاگران را سخت خوش آمده بود (ناطق، همان، ۲۱۳، ۲۱۶) البته اجرای نمایشنامه به زبان فرانسه که بخشی از برنامه‌های فرهنگی این مدارس را تشکیل می‌داد، بیشتر در جشن‌های پایان تحصیلی اجرا می‌شد. به عنوان مثال، در مراسمی که پس از امتحانات سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷، برای اهداء جوایز به شاگردان برگزار شد، آثاری از مولیر چون «طیب اجباری» و «دسایس اسکاپن» به زبان فرانسه توسط شاگردان به نمایش درآمد که با استقبال تماشاگران روبرو شد.

مجموعهٔ امکانات خدماتی - آموزشی آنان، براساس آمار کلی سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۴ به این شرح بوده است: کشیشان لازاریست ۲۱ تن، راهبه‌ها (خواهران نیکوکار) ۳۹ نفر، کشیش کلدانی ۴۵ نفر، کشیش ارمنی ۶ نفر، مدرسه ۷۶ باب با ۳۳۲۶ شاگرد، چاپخانه ۲ باب، و نیز چندین باب کلیسا و بیمارستان و درمانگاه که خارج از این بحث می‌باشند (غفاری، ۱۳۲). در آمار دیگری که مربوط به یک‌سال بعد، یعنی سال ۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق

می‌باشد، لازاریست‌ها تنها در خسروآباد و روستاهای اطراف آن ۱۳ مدرسه با ۵۹۶ شاگرد (۲۹۲ پسر و ۳۰۴ دختر) داشتند. از این تعداد ۶۵ نفر فقط فرانسه می‌آموختند، ۶۵ نفر زبان‌های دیگر اروپایی، ۱۰ نفر زبان روسی و ۴۲ نفر نیز فارسی می‌آموختند (ناطق، همان، ۲۲۰). در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ نیز لازاریست‌ها تنها در اورمیه و روستاهای اطراف آن دارای ۵۲ مدرسه با ۱۲۵۵ شاگرد بودند که به فراگیری علوم و زبان‌های خارجه اشتغال داشتند.

آمار و داده‌های فوق نشان می‌دهند که در سرآغاز انقلاب مشروطه که شور آزادی‌خواهی کشور را فرا گرفته بود، کوشش‌های فرهنگی - آموزشی لازاریست‌ها و نیز شمار مدارس عرفی آنان افزایش یافت. از آن سوی، استقبال ایرانیان نیز از این مدارس افزایش یافت، چنان‌که مدرسه عرفی «مالاوال» تبریز دیگر گنجایش داوطلبان را نداشت و لازاریست‌ها ناگزیر برای ساختن دو مدرسه ارمنی و مسلمان از پادری «فیبا»، رئیس کل لازاریست‌ها در پاریس، تقاضای اعتبار کردند. وی نیز مبلغ ۵۵۰۰۰ فرانک اعتبار به این طرح‌ها اختصاص داد. سرانجام هر دو مدرسه در سال ۱۳۲۸/م/۱۹۱۰ ق به بهره‌برداری رسیدند E. Üşıâİ=QQŞ. بنابراین، طبق آماری که مربوط به سال ۱۹۱۱ م/ ۱۳۲۹ ق می‌باشد میزان امکانات و خدمات فرهنگی - آموزشی لازاریست‌ها به شرح زیر بوده است: کشیش لازاریست ۲۲ نفر، کشیش مبلغ بومی ۵۲ نفر، مدرسه تربیت کشیش ۲ باب، طلاب کشیش ۴۰ نفر، راهبه ۳۸ نفر، مدرسه ۶۵ باب با ۲۱۵۰ شاگرد، کالج و دانشسرا ۳ باب با ۵۸۰ شاگرد، پرورشگاه ۵ باب با ۹۰ کودک (aa~âE=ÇEa= çâÖeYÖ=ıçai=PUT). از آن پس تا آستانه جنگ جهانی اول، کوشش‌های لازاریست‌ها، با تکیه بر آموزش علوم جدید، زبان و ادبیات فرانسه، با وجود برخی دشواری‌ها همچنان استمرار یافت. اما در آستانه جنگ، به علت رقابت شدید زبان انگلیسی - که از پشتیبانی مالی فراوان میسیونرهای آمریکایی برخوردار بود- و نیز مهاجرت مسیحیان بومی، که در پی مشکلات اقتصادی و ناامنی‌ها، به روسیه و آمریکا و برخی ممالک دیگر روی داده بود، اندکی از تعداد شاگردان مدارس لازاریست کاسته شد.^۱

۱. با این همه، تا سال ۱۳۳۲/م/۱۹۱۳ ق هنوز تعداد مدارس و شاگردان آنها چشمگیر بودند. آمار زیر - با این که در آن از تمامی مدارس عرفی و شبانه‌روزی نام برده نشد - گویای رونق فعالیت لازاریست‌ها در این دوره بوده است: اورمیه و روستاهای اطراف آن ۵۱ مدرسه با ۱۳۶۸ شاگرد، خسروآباد و روستاهای اطراف ۱۲ مدرسه و یک پانسیون با ۶۶۰ شاگرد، تهران ۲ مدرسه با ۶۳۴ شاگرد، تبریز ۲ مدرسه (?)، اصفهان ۲ مدرسه با ۱۷۵ شاگرد (ناطق، همان، ۲۳۶).

اما مدارس لازاریست‌ها در پایتخت که از سال ۱۸۶۲م/۱۲۷۹ق پا گرفتند، به لحاظ ترویج علوم جدید، زبان و ادبیات فرانسه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. این مدارس رقیبان سرسختی برای دیگر مدارس نوین ایرانی و خارجی، مانند دارالفنون و آلیانس فرانسه، به شمار می‌رفتند. دو تن از کشیشان لازاریست که از سال ۱۸۶۰م/۱۲۷۷ق در تهران مستقر شده بودند، توسط «آرتور گوبینو»، سفیر وقت فرانسه، تشویق شدند تا مدرسه‌ای را در پایتخت برپا نمایند، تا هر چه بیشتر زبان و ادبیات فرانسه را - که به گفته وی طرفداران زیادی در ایران داشت - ترویج نمایند (گوبینو، ۳۳۷). بدین‌سان، مدرسه پسرانه لازاریست‌ها در تهران، به نام «سن لویی»، در مارس سال ۱۸۶۲م/۱۲۷۹ق با ۱۵ شاگرد آغاز به کار کرد که نیمی از آنان مسلمان بودند. این مدرسه تا ۵۰ نفر ظرفیت داشت. دوره تحصیل در مدرسه سن لویی ۵ ساله بود و شاگردان در پایان دوره، گواهی ابتدایی مدارس فرانسوی را دریافت می‌کردند. برنامه درسی مدرسه عبارت بود از: زبان و ادبیات فرانسه، زبان ارمنی، فارسی، تاریخ و جغرافیا، حساب، سیاق، خط و نقاشی (شیخ رضایی، ۹۵).

ظرفیت مدرسه سن لویی به تدریج افزایش یافت، چنان که در سال ۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق بیش از ۱۵۰ شاگرد داشت. بسیاری از ایرانیان درخواست ثبت نام رایگان را داشتند، ولی پادریان به علت بی پولی یا کمبود جا نمی‌توانستند به این درخواست‌ها پاسخ مثبت دهند. سرانجام، لازاریست‌ها برای توسعه فضای آموزشی، مبادرت به خرید خانه شجاع السلطنه نمودند که حدود ۴۰۰۰ مترمربع مساحت داشت. برای خرید این ساختمان و تجهیز آن به ۱۳ کلاس درس، که ظرفیت ۳۰۰ تا ۳۵۰ دانش آموز را داشت، پادری «فیا» رئیس کل لازاریست‌ها در پاریس ابتدا ۳۰۰۰ فرانک و پس از آن نیز ۸۰۰۰ فرانک اختصاص داد. مبلغ چشمگیری نیز خواهر «تاردی»، از سرپرستان راهبه‌ها اختصاص داد. سفیر فرانسه هم از سوی آن دولت سالانه ۱۰۰۰ فرانک مستمری برای مدرسه برقرار کرد. این مدرسه پس از تقویت کادر آموزشی خود، سرانجام در سپتامبر ۱۹۰۹ گشایش یافت و تبدیل به بزرگترین مدرسه پایتخت گردید (غفاری، ۱۵۳؛ ناطق، همان، ۱۸۱). پس از مدتی، لازاریست‌ها درصدد برآمدند تا مدرسه را به دبیرستان متوسطه تبدیل نمایند. از این رو، در سال ۱۹۱۳م/۱۳۳۲ق برنامه آموزشی مدرسه را در رشته‌های زبان‌های خارجی و دیگر علوم، با برنامه دانشگاه‌های (فرانسه) هماهنگ ساختند و بدین‌سان تأسیس «دبیرستان سن لویی» را با انتشار یک آگهی به اطلاع عموم رساندند. E. Ūšāī=SMR

از سوی دیگر، در سال ۱۳۸۰/م ۱۲۹۸ق راهبه‌های سن ونسان دو پل، شعبه‌ای از مدرسه دخترانه «سن ژوزف» را در محله ارمنیان دروازه قزوین تهران گشودند. اما طولی نکشید که در کنار این مدرسه دخترانه، مدرسه پسرانه «سن ژوزف» را هم برپا کردند. برنامه درسی این آموزشگاه چندان تفاوتی با برنامه مدرسه سن لویی نداشت، ولی از تعداد دانش‌آموزان آن چندان اطلاعی در دست نیست. لیکن خانم «دیولافوآ»، باستان‌شناس معروف فرانسوی، که در سال ۱۳۰۲/م ۱۳۸۴ق از مدرسه راهبه‌ها دیدن کرد، گزارش داد که شمار زیادی از دانش‌آموزان ارمنی و مسلمان در کنار هم به تحصیل مشغول بودند. دختران نیز گذشته از زبان فرانسه و درس‌های دیگر، دوزندگی، اتوکشی، و کدبانویی را هم می‌آموختند SMSNF. افزون بر این‌ها، بخش دیگری از فعالیت‌های فرهنگی لازاریست‌ها را امور چاپ و انتشارات تشکیل می‌داد. لازاریست‌ها نخستین چاپخانه خود را در سال ۱۳۶۲/م ۱۲۷۹ق در اورمیه، سپس چاپخانه دوم را هم در جلفای اصفهان به راه انداخته بودند E. ÜŠiáÉI QQM.

۲. اهداف و کارکرد مدارس «آلیانس فرانسه»

تأسیس مدارس آلیانس را در ایران - که در پی اهداف بلند و جهان شمول آن نهاد صورت گرفت - باید فصل نوینی در گسترش زبان و فرهنگ فرانسه در ایران دانست. نخستین بار در سال ۱۳۰۱/م ۱۳۸۳ق. بود که در پاریس نهادی به نام «آلیانس فرانسه، کانون ملی برای ترویج زبان فرانسه»^۱ با بودجه سالانه ۳۰۰I۰۰۰ فرانک تأسیس شد. هدف این نهاد، چنان‌که از نامش پیداست، گسترش زبان و فرهنگ فرانسه در سراسر جهان بود. این کانون در ادامه اهداف خود نوشت: «هدف ما هم پیوندی است با فرانسویان برون‌مرزی، زنده نگهداشتن زبان ملی در میان آنان و در میان همه دوستداران زبان و فرهنگ فرانسه از هر نژاد و از هر ملیت» (ناطق، همان، ۸۳). سپس هدف نهایی را آشکارتر ساخته و نوشت: «هر آن‌که به زبان فرانسه روی آورد، به راه و رسم فرانسوی نیز روی خواهد کرد، و رویکرد به خلق و خوی فرانسوی، روی آوری به فرآورده‌های فرانسه خواهد بود. گسترش زبان فرانسه در خارج از کشور ابزاری است کاربر در گسترش روابط، در تسهیل دادوستد، پس در تولیدات ملی» (همانجا). هم‌چنان‌که از این عبارات برمی‌آید، فرانسه برای نفوذ در بسیاری از کشورها، از جمله ایران، راهبرد فرهنگی را

۱ NK^ ai-áÉÑ-áD-áÉI= cccA-íá-á-íá-á-áÉci-á-é-é-é-Ó-íá-á-Éa-a-áÜ ÉÑ-áD-áÉ?K

انتخاب کرده بود. چنین راهبردی البته موفق هم بود، زیرا نه تنها بسیاری از دولتمردان، بلکه بیشتر دانش آموختگان آن روز ایران هم فرانکو فون و فرانکو فیل شده بودند. تشکیلات آلیانس فرانسه در هر شهر عبارت بود از یک کمیته یا انجمن، یک کتابخانه و یک مدرسه. به این ترتیب، در آغاز سده بیستم، آلیانس دارای ۱۲۶ کمیته برون مرزی در جهان، از جمله در آمریکا، استرالیا، آلمان، روسیه، بلژیک، ایتالیا، مصر، ترکیه و ایران بود. اما در ایران، نخستین بار در سال ۱۳۰۷/م ۱۸۸۹ ق بود که بولتن آلیانس از برپایی کمیته تهران سخن راند، و از دو شعبه خود در تهران و شیراز نام برد (مؤدبالممالک). مدیریت شعبه تهران با ژوزف ریشار (مؤدبالممالک)، پسر ژول ریشار معروف بود که در دارالفنون درس فرانسه را آموزش می‌داد. مدیریت شعبه شیراز نیز به عهده «دکروا»^۱ بود (مؤدبالممالک). در آغاز کار، دولت ایران با برپایی کمیته مخالفتی نکرد و میرزا علی اصغرامین السلطان، میرزاعلی‌خان امین‌الدوله و کامران میرزا نایب‌السلطنه به عضویت آن در آمدند و حتی قول کمک مالی نیز دادند. «بالوا»^۲ سفیر فرانسه در ایران ریاست افتخاری آن را به عهده گرفت، دکتر فوریه، پزشک فرانسوی ناصرالدین شاه و نویسنده «سه سال در دربار ایران»، به ریاست آن برگزیده شد. چند نفر دیگر نیز به همکاری دعوت شدند (مؤدبالممالک). در واقع، دعوت از مقامات سیاسی بلند پایه کشور، بخشی از راهبرد این نهاد را در رفع چالش‌ها و موانع موجود در یک جامعه سنتی و در پیشبرد اهداف آن تشکیل می‌داد.^۳

پس از تشکیل کمیته - که در آن بودجه مدرسه، برنامه دروس و استخدام استادان را بررسی می‌کردند - مشکل بعدی برپایی مدرسه بود که مکانی نداشت. سرانجام، یکی از فرانسویان به نام «ماته»^۴ که در تهران کسب و کاری داشت، بخشی از خانه خود را به آلیانس اجاره داد و بدین‌سان، دو کلاس در آنجا تشکیل شد. سپس در سال ۱۳۰۹/م ۱۳۰۹ ق بود که طی مذاکراتی، دارالفنون پذیرفت تا تالاری را برای تشکیل کلاس‌های

۳. مؤدبالممالک
۴. مؤدبالممالک

۳. همچنان که پیشتر نیز اشاره شد، آلیانس فرانسه از بدو تاسیس همواره می‌کوشید تا افراد متنقذی همچون نایب‌السلطنه، صدراعظم، و نظیر آن‌ها را وارد کمیته‌های خود کند. مشارکت دادن مقامات بلند پایه در کمیته‌ها و در میان گردانندگان آلیانس که بخشی از راهبرد این نهاد را تشکیل می‌داد، با اهداف خاصی صورت می‌گرفت. از جمله این که آنان آلیانس را در برابر کارشکنی‌ها و مخالفت‌های دو رقیب زورمند روس و انگلیس پشتیبانی کنند، و این‌که کمیته مدرسه را در روزهای سخت فریادرس باشند و از نظر مالی یاری دهند.

۴. مؤدبالممالک

آلیانس اختصاص دهد. این توافق تا حدی گره از کار آن گشود (ناطق، همان، ۸۸، ۹۲). گسترش آلیانس همچنان ادامه یافت، تا این که در سال ۱۹۰۴م/۱۳۲۲ق گردانندگان آن، ساختمان بزرگی را تدارک دیدند و در کنار آن خانه‌ای را نیز برای استادان در نظر گرفتند. در همین سال ۸۵۰۰ قران خرج کردند، کلاس‌های جدیدی افزودند و بودجه سالانه را نیز ۱۲۰۰۰ فرانک قرار دادند (NVMQI=QQQ).

گردانندگان آلیانس در ایران، افزون بر توسعه کمی، به گسترش کیفی زبان و ادبیات فرانسه نیز توجه داشتند. بنابراین در سال ۱۸۹۹م/۱۳۱۷ق که دکتر شنیدر، پزشک مخصوص مظفرالدین شاه به ریاست آلیانس رسید، به سازماندهی نوین کمیته پرداخت و در نتیجه مدرسه رونقی بسزا یافت (غفاری، ۱۷۲). یکی دیگر از کوشش‌های وی برای افزایش کیفی آلیانس این بود که به دولت فرانسه بقبولاند که دیپلم آلیانس و دیگر مدارس فرانسه زبان ایرانی را معادل «بکا لوره»^۱ (دیپلم مدارس فرانسه) باز شناسد، تا دانشجویان اعزامی بتوانند در دانشگاه‌های آن کشور ثبت‌نام کنند. لیکن دولت فرانسه پیشنهاد وی را به این صورت پذیرفت که این دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه، چند امتحان درسی را بگذرانند و شهریه نیز بپردازند. این پیشنهاد بار دیگر در سال ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق تکرار شد، اما مقرر شد که گواهینامه آلیانس را بجای تصدیق ابتدایی بشناسند و دانشجویان برای ورود به دانشگاه‌های فرانسه یکی دو امتحان را در رشته فرانسه بگذرانند (NVMPII=NS). تحول کیفی دیگر این بود که در سال ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق، شخصی در تهران کتاب‌خانه شخصی خود را با ۸۰۰ جلد کتاب فرانسوی به سفارت فرانسه اهداء کرد. سفارت نیز آن مجموعه را در اختیار آلیانس قرار داد و این مدرسه نیز با افزودن کتاب‌های انبار خود به آن مجموعه، کتاب‌خانه مهمی را برای شاگردانش سامان داد.

توسعه کیفی آلیانس افزایش داوطلبان را در پی داشت. در سال ۱۹۰۴م/۱۳۲۲ق شمار شاگردان آن به ۱۳۰ تن رسید، و چند شاگرد شبانه‌روزی هم گرفتند. شمار استادان را نیز به ۶ تن رسانده و کیفیت علمی آنان را افزایش دادند، به گونه‌ای که دو تن از آنان از استادان دانشگاه‌های فرانسه به شمار می‌رفتند. دو آموزگار جدید هم برای آموزش درس‌های فارسی و عربی استخدام کردند (NVMQI=QQQ). در این زمان، مواد درسی آلیانس عبارت بود از ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، فلسفه و ادبیات. درس

مذهبی را نیز بیرون از مدرسه آموزش می‌دادند. اما مهمترین دروس را همان زبان و ادبیات فرانسه تشکیل می‌دادند. در این زمینه آثاری از مولیر (نمایش‌نامه‌ها)، الکساندر دوما (کنت دو مونت کریستو و سه تفنگ‌دار)، ویکتور هوگو (بینویان)، فنلون (ماجراهای تلماک)، لافونتین (شعار) و غیره تدریس می‌شدند. این متون به زبان اصلی یا ترجمه شده، در کتاب‌های آموزشی‌هایی چون تربیت، خورشید، و شرافت فروخته می‌شدند (ناطق، همان، ۱۰۲).

در سال ۱۹۱۰م/۱۳۲۸ق مدرسه آلیانس در تهران دارای شش کلاس درس بود و آموزش بر مبنای برنامه مدارس فرانسه تنظیم شده بود. در این زمان، افزون بر زبان و ادبیات فرانسه، مواد دیگری مانند ریاضیات، جغرافیا، انگلیسی، فیزیک، شیمی و غیره نیز تدریس می‌شدند. مدرسه نیز پیشتر ابزار و دستگاه‌های لازم را برای آموزش فیزیک و شیمی خریداری کرده بود (Bakhtiari, 1997). شمار دانش‌آموزان نیز تا آستانه جنگ جهانی اول به ۲۱۵ تن افزایش یافت.

افزون بر تهران، آلیانس به برپایی شعبه‌های دیگری در دیگر شهرها برآمد. گذشته از شعبه شیراز که در پیش اشاره شد، شعبه بروجرد هم در سال ۱۹۰۱م/۱۳۱۹ق تأسیس شد و بزرگان شهر در کمیته آن شرکت کردند (Bakhtiari, 1997). در رشت نیز شعبه آلیانس در همین سال، و به یاری محمدولی خان تنکابنی (نصرالسلطنه و سپهدار بعدی) که به زبان فرانسه علاقه خاصی داشت، به راه افتاد. وی خود در مراسم امتحانات سال ۱۹۰۱ و اهداء جایزه به شاگردان شرکت کرد (Bakhtiari, 1997). اما شعبه آلیانس در تبریز که در سال ۱۹۰۲م/۱۳۲۰ق پا گرفت و یک سال بعد گشایش یافت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. شاگردان این مدرسه تا سال ۱۹۰۶م/۱۳۲۴ق به ۳۰۰ تن افزایش یافتند. آذربایجان از دیرباز محل زیست عیسویان ارمنی و نصرانی و مسلمانان بود. در این دوره، به دلیل حضور همین اقوام، مدارس فرنگی و مذهبی بسیاری در سراسر آن خطه به وجود آمده بود و تبریز فرنگی مآب‌ترین شهر ایران به شمار می‌رفت. آلیانس فرانسه نیز یک کمیته منطقه‌ای در تبریز تشکیل داد که نخستین شورای عمومی آن در ۲۰ فوریه ۱۹۰۳ در مدرسه لقمانیه تشکیل شد. این مدرسه را دکتر لقمان الممالک، پزشک محمدعلی میرزای ولیعهد، در اختیار آن کمیته قرار داده بود (Bakhtiari, 1997). این کمیته تا سال ۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق چندین مدرسه را زیر پوشش خود گرفت، و به آنان کمک هزینه پرداخت. افزون بر این‌ها، آلیانس شعبه‌های دیگری نیز در بوشهر و صحنه کردستان داشت.

تهران با ۳۵۰ شاگرد و کمی بعد نیز مدرسه دخترانه را با ۱۵۰ شاگرد برپا نمود
(_ÉfãÄ~ÖÜÄ&I=UJUV).

شعبه همدان نیز در سال ۱۹۰۰م/۱۳۱۸ق گشوده شد و مسلمانان این شهر هم پس از کسب اجازه دینی، فرزندانشان را برای فراگیری زبان فرانسه به آلیانس فرستادند. شعبه اصفهان هم یکسال بعد با ثبت نام ۲۲۰ شاگرد کار خود را آغاز کرد. این مدرسه در سال تحصیلی ۳-۱۹۰۲، ۳۵۰ شاگرد و در ۱۹۰۴ نزدیک ۴۰۰ شاگرد داشت. آلیانس دخترانه این شهر نیز در همین سال ۲۷۰ دانش‌آموز داشت (çãÑãçI=VT). یکی از دلایل استقبال مسلمانان از این مدارس این بود که در آیین یهود حق تبلیغ وجود نداشت. از این رو، مسلمانان با آسودگی خاطر فرزندانشان را برای آموختن زبان فرانسه به این مدارس می‌فرستادند.

پس از مدتی، «کونفینو» مدیر شعبه اصفهان به شیراز اعزام شد و با کوشش وی آلیانس این شهر نیز در سال ۱۹۰۴م/۱۳۲۲ق گشوده شد. در همین سال شعبه‌های آلیانس یهود در کرمانشاه و سنه (صحنه) کردستان نیز برپا شد. البته شعبه کرمانشاه فقط پسرانه بود و بخش دخترانه نداشت. سنه در آن روزگار مرکز اداری سیاسی کردستان به شمار می‌رفت و لازاریست‌ها و پروتستان‌های آمریکایی نیز در آنجا مدرسه داشتند. آلیانس یهود از دوره مشروطه تا جنگ جهانی اول شعبه‌های کوچکتری هم در شهرهای تویسرکان، نهاوند، یزد، کاشان، گلپایگان و رشت گشود (ناطق، /یران...، ۱۵۹، ۲۰۷). برنامه درسی آلیانس یهود چندان تفاوتی با آلیانس فرانسه نداشت. دانش‌آموزان متن‌هایی از «لافونتن»، «ویکتور هوگو»، «الکساندر دوما»، «مولیر» و نیز دروس ریاضی، علوم، تاریخ و جغرافیا را فرامی‌گرفتند. دختران نیز افزون بر این‌ها دوزندگی و گلدوزی را می‌آموختند. آموزش‌های مذهبی کودکان مسلمان و یهودی از هم جدا بود. امتحانات پایان سال را به زبان فرانسه می‌گذراندند و دانش‌آموزان پس از ۶ سال کارنامه ابتدایی و پس از ۹ سال مدرک دیپلم دریافت می‌کردند (diã äö~êÇóI=NP).

۴. چالش‌های پیش روی نهادهای آموزشی فرانسه در ایران

برای درک بهتر وضعیت و میزان فعالیت‌های این نهادها، بررسی چالش‌ها و موانع پیش روی آن‌ها نیز ضروری است. منابع نشان می‌دهند که لازاریست‌ها از همان آغاز کار، در شهرها و مناطق مختلف ایران، با موانع و چالش‌های گوناگون سیاسی - اجتماعی و اقتصادی روبرو بوده‌اند. روی هم‌رفته، عناصر بازدارنده و چالش‌های پیش‌روی لازاریست‌ها

را در ایران می‌توان به چهار دسته عمده تقسیم کرد: ۱- خصومت‌ها و اختلافاتی که از یک‌سو بین لازاریست‌ها و هیأت‌های پروتستان آمریکایی و ارتدکس روسی مورد حمایت انگلیس و روس، و از سوی دیگر بین لازاریست‌ها و کشیشان بومی وجود داشت. ۲- سیاست‌های ضد عیسوی عثمانی‌ها، که هر از چند گاهی سبب یورش آنان به نواحی عیسوی نشین آذربایجان و قتل و غارت مسیحیان و تخریب مدارس و کلیساهای لازاریست می‌گردید. ۳- چالش‌هایی که آنان با برخی حکام محلی و یا مسلمانان به شدت متعصب داشتند. ۴- اختلافات درونی خود لازاریست‌ها که به ویژه در خسروآباد و تهران نمایان‌تر بود.

ناشکیبایی و واکنش فرقه‌های مسیحی در برابر یکدیگر بسیار شگفت‌انگیز بود. گذشته از رقابت با هم^۱، از تخریب یکدیگر نیز ابایی نداشتند. کنت دوسرسی به تلخی یاد می‌کند که «آنچه غم‌انگیز به نظر می‌رسد این است که این خانواده کوچک مسیحی دائم با هم اختلاف و کشمکش دارند. اسقف بزرگ ارمنی‌های انشعابی و کشیش ارتدکس با هم در حال جنگ‌اند» (کنت دوسرسی، ۲۰۲). آنان بجای پرداختن به آموزش و تدریس، بخشی از توان و امکانات خود را در جهت تخریب یکدیگر هدر می‌دادند. به مثل، پروتستان‌های آمریکایی که از امکانات بهتری برخوردار بودند و زودتر هم دارای چاپخانه شده بودند، پیاپی بر ضد لازاریست‌ها اعلامیه و بیانیه چاپ و منتشر می‌ساختند. E'âÇÉêçâi NNUO البته در برابر این‌گونه برخوردها، لازاریست‌ها نیز واکنش نشان داده و رقیبان را بد کیش می‌خواندند و علیه آنان بدگویی می‌کردند. سرانجام، در برابر این کشمکش‌ها که برای تمامیت ارضی ایران هم بی‌خطر نبود، حکومت ناگزیر به واکنش شده و محمدشاه با همه بردباری‌اش، در سال ۱۲۵۷/م ۱۸۴۱ق، فرمان منع تبلیغ را صادر کرد. هر چند که فرمان شاه اندکی از درگیری‌های آشکار کاست، اما در مجموع هیأت‌های پروتستان و ارتدکس که از حمایت انگلیس و روس نیز برخوردار بودند، چندان از این فرمان پیروی نمی‌کردند.

سال ۱۲۵۸/م ۱۸۴۲ق نیز سال دشواری برای لازاریست‌ها بود. روس و انگلیس فشار زیادی آورده بودند و در نتیجه ملک قاسم‌میرزا، حاکم اورمیه، که از دوستداران زبان و

۱. البته گاهی این رقابت‌ها سودمند واقع می‌شدند. برای مثال، در اورمیه لازاریست‌ها برای این که کلدانی‌ها را از روی آوری به مدارس پروتستان منصرف نمایند، دوره‌های زبان انگلیسی به فرانسه، فارسی، کلدانی و ارمنی تشکیل داده بودند (غفاری، ۱۵۰-۱۵۱).

ادب فرانسه و نیز پشتیبان فرانسویان بود، از حکومت برکنار شد. روس‌ها به این هم اکتفا نکرده و خواستار اخراج پادری کلوزل، از کشیشان فعال لازاریست، از ایران شده بودند. در این زمان، پروتستان‌های آمریکایی با پشتیبانی روس‌ها و با تطمیع نجفقلی‌خان، بیگلر بیگی اورمیه، به اذیت و آزار لازاریست‌ها پرداختند. نجفقلی‌خان در توجیه اعمالش در ربیع‌الثانی ۱۲۶۰ نوشت که کشیشان کاتولیک، طایفه نصاری را به مذهب خود ترغیب کرده و از مذهبشان بیگانه ساختند و این امر باعث فساد تمامی بلاد شده است (بایگانی وزارت خارجه، کارتن ۵، پرونده ۳۲). سرانجام لازاریست‌ها به مجتهد و امام جمعه وقت اورمیه، عبدالمجید متوسل شدند. مجتهد نیز که دل خوشی از روس‌ها نداشت، فتوا داد که اتهامات وارده به کاتولیک‌ها ناشی از جهل است و این پادریان هرگز قدمی در مخالفت با اسلام برنداشته‌اند (KEUŠÍĀĪ=RME این پشتیبانی اندکی گره از کار فروبسته لازاریست‌ها گشود. در مجموع، روحانیت منطقه درمقابل فشارهای روس و انگلیس، از لازاریست‌ها پشتیبانی می‌کردند. از این‌رو، هنگامی که پروتستان‌ها مدعی مالکیت دو کلیسا، به نام‌های «مریم نه‌نه» و «جبرئیل» در اردیشاهی، از توابع اورمیه شدند، میرزا فضلعلی امام جمعه تبریز نیز نوشت که این دو کلیسا از معابد کاتولیک‌ها و موقوفه بوده و شرعاً طوایف دیگر حق تصرف آن را ندارند (بایگانی وزارت خارجه، کارتن ۵، پرونده ۳۲).

آلیانس فرانسه نیز از همان آغاز تأسیس در ایران، با موانع و چالش‌های گوناگونی روبرو بود. اما این چالش‌ها تا حدی متفاوت از چالش‌هایی بودند که لازاریست‌ها یا آلیانس یهود با آن‌ها روبرو بودند. به عبارتی دیگر، آلیانس فرانسه چون نهادی غیر مذهبی بود، چالش مذهبی نداشت، بلکه بیشتر با چالش‌های سیاسی و از سوی رقیبان و یا از جانب روس و انگلیس مواجه بود. انگلیس و روس که در این زمان مدرسه‌ای نداشتند از مدارس فرانسوی، چه لازاریست و چه آلیانس یهود، به هیچ روی خشنود نبودند. سفیر فرانسه تصریح داشت که رقیبان، و از آن میان انگلیسی‌ها، از کارشکنی دریغ نمی‌ورزند. آلمانی‌ها نیز در سرآغاز مشروطه پا به میدان گذاشته و به عنوان یک رقیب جدید مدرسه‌ای به نام «پطروس» را با حضور سفیر آن کشور و مخبرالسلطنه و احتشام‌السلطنه که دل به سوی آلمان داشتند، گشودند. این مدرسه با ۱۲۰۰۰ تومان مرسوم از دولت ایران به کار پرداخت (دولت‌آبادی، ۲۰۹/۱-۲۱۰). افزون بر آلمانی‌ها، از سال ۱۹۰۹/م ۱۳۲۷ق انجمن تربیتی ایران و آمریکا نیز پس از واشنگتن در تهران پا گرفت، و رقیبی برای آلیانس گردید.

اما رقیبان بومی آلیانس، نهادهای زورمندی چون دارالفنون و مدرسه سیاسی بودند که هر دو زبان فرانسه را نیز آموزش می‌دادند. آنان با برانگیختن شاه و دیگر مقامات بر ضد آلیانس، در صدد کارشکنی بودند تا از پا گرفتن آن جلوگیری نمایند. دارالفنون در این سال‌ها دوره ضعف خود را می‌گذراند و فارغ‌التحصیلان آن، نه زبان فرانسه را به خوبی می‌آموختند و نه چندان در ادارات پذیرفته می‌شدند. به مثل، احتشام‌السلطنه به تلخی یاد می‌کرد که در مدت تحصیلش در دارالفنون چیزی نیاموخته، و این که «اگر کسی دو کلمه فرانسه می‌گفت یا سؤالی می‌کرد، پس از هشت سال تحصیل نمی‌فهمیدم و قادر به جواب گفتن نبودم» (احتشام‌السلطنه، ۲۷-۲۹). اما از سال ۱۹۰۵م / ۱۳۲۳ق که دارالفنون توسط دولت بازسازی شد، رقابتش با آلیانس شدیدتر شد. مدرسه نظامی نیز که در سال ۱۸۸۵م / ۱۳۰۳ق برپا گردید، گفته شد که فارغ‌التحصیلانش حتی به ارتش نیز راه نمی‌یافتند. از این‌رو، دل‌نگرانی و هراس این آموزشگاه‌ها از آن بود که آلیانس شاگردان برجسته‌تری بپروراند و مدارس دولتی را به کساد بکشاند.

با این همه، چالش‌های عمده‌ای که آلیانس با آن‌ها مواجه بود، سیاسی بودند، زیرا در اندیشه سیاستمداران و درباریان، نام فرانسه تداعی‌کننده انقلاب کبیر آن کشور بود. رقیبان و دشمنان نیز همواره نزد دولتمردان چنین وانمود می‌کردند که آلیانس فرانسه کانون پرورش افکار انقلابی است، و این که زبان و فرهنگ فرانسه را جز شورش علیه نظم موجود تعبیر دیگری نیست و سرانجام، شاگردان را به جمهوری خواهی خواهد کشاند. یکی از این دشمنان به نام «کنت دو مونت فورت» رئیس پلیس بود. وی در گزارشی به ناصرالدین شاه به دروغ آلیانس را کانون تبلیغات انقلابی و مذهبی خواند که به همان میزان بایان خطرناک است (فووریه، ۱۸۸). شاه نیز دردم کامران میرزا، نایب‌السلطنه را احضار و دستور بسته شدن مدرسه و کمیته آلیانس را داد و در پی آن، برپایی مدارس فرنگی را نیز (تا مدتی) ممنوع اعلام کرد. پس از آن نیز شورش تنباکو و سپس ترور ناصرالدین شاه در یکم ماه مه ۱۸۹۶م / ۱۳۱۴ق، هر کدام ضرباتی بر پیکر آلیانس وارد آوردند و هر بار دولتمردان از کمیته آن کنار کشیدند. وزیر مختار فرانسه گزارش داد که این درست است که در آرمان آلیانس گفته شد که رویکرد به زبان فرانسه رویکرد به خلق و خوی فرانسوی است، اما من آرموده‌ام که در کشورهای آسیایی از جمله ایران، مفهوم این آرمان چیز دیگری است. به عبارت دیگر «هر روی داد سیاسی به زبان فرانسویان و آلیانس تمام می‌شود» (ناطق، کارنامه...، ۹۲).

آلیانس یهود نیز در ایران با چالش‌هایی روبه‌رو بود که بر روند آموزشی آن تاثیر منفی داشت. البته این چالش‌ها بیشتر مذهبی و اقتصادی بودند که در اینجا نیز دست

انگلیسی‌ها دیده می‌شد. پیش از برپایی آلیانس یهود در ایران، مدارس پروتستان‌های آمریکایی - انگلیسی در تهران، اصفهان و شیراز آموزش و تبلیغ دینی کودکان یهودی را بر عهده داشتند. اما یهودیان در مجموع از سپردن کودکان خود به پروتستان‌ها ناخرسند بودند. از این‌رو، انگلیس و روس که برپایی مدارس یهود را به زیان خود می‌دیدند، به کارشکنی و تخریب برآمدند. برای مثال، در اصفهان که حدود ۶۰۰۰ تن یهودی داشت، کونفینو بنیانگذار آلیانس این شهر گزارش داد که از روزی که در این شهر جایگیر شدیم «از درگیری سرسختانه با پروتستان‌ها گریزی نداشتیم» (UM çāñāçI). انگلیسی‌ها با دسیسه چینی و برانگیختن اوباش، یهودیان و نهادهای آموزشی آنان را غارت و تخریب می‌کردند. در این دوره نمونه‌های بسیاری از یهود آزاری انگلیسی‌ها در شهرهای مختلف ایران وجود داشت. در این زمان، دولت فرانسه بیشتر از آلیانس فرانسه و لازاریست‌ها پشتیبانی می‌کرد، ولی حمایتش از آلیانس یهود بسیار کم رنگ بود. افزون بر این‌ها، آلیانس فرانسه نیز به گونه‌ای نسبت به گسترش فزاینده نهادهای آموزشی یهود، که آن‌ها هم نام آلیانس را بر خود داشتند، حسادت می‌ورزید. در این میان، بیشتر دولتمردان ایران از یهودیان پشتیبانی می‌کردند.^۱

۵. مقایسه و ارزیابی کارکرد نهادهای آموزشی فرانسه

همچنان‌که پیشتر اشاره شد، هریک از این سه نهاد با هدف خاصی در ایران برپا شدند. اما به تدریج، بنابر شرایط اجتماعی و تحولات آن، ناگزیر به بازنگری و باز تعریف اهداف اولیه خود شدند. لازاریست‌ها نخست آموزش و تبلیغ مذهبی در جامعه مسیحیان ایران و رقابت با هیات‌های پروتستان را مدنظر داشتند. اما به تدریج مدارس آنان، به ویژه در شهرهای بزرگ رویکردی عرفی به خود گرفته و به آموزش دانش‌های نوین و زبان‌های فرنگی روی آوردند و از این رهگذر بسیاری از مسلمانان را نیز جذب نهادهای آموزشی خود کردند. آلیانس فرانسه نیز اهدافی جهانی داشت و می‌کوشید تا با آموزش زبان و ادبیات فرانسه و نفوذ فرهنگی به اهداف اقتصادی نیز دست یابد. اما این زبان چون زبان

۱. یهود آزاری در ایران مانند اروپا جنبه ایدئولوژیک نداشت. یهودآزاری در ایران بیشتر جنبه اقتصادی داشت که آن هم غالباً به تحریک انگلیسی‌ها و به قصد غارت اموال یهودیان انجام می‌شد. متأسفانه از زمانی که انگلیس به برپایی اسرائیل کمک کرد، بیشتر پژوهشگران یهود در اروپا نقش انگلیس را در یهود آزاری نادیده می‌گیرند و بیشتر نام ایران را به میان می‌کشند.

انقلاب فرانسه نیز بود و شورش و جمهوری خواهی را تداعی می‌نمود، بسیاری از دولتمردان را خوش نمی‌آمد. از این رو آلیانس ناگزیر به باز تعریف اهداف خود بر آمد و اعلام کرد که: «آلیانس کاری به مذهب و سیاست ندارد و تنها آرمانش ترویج زبان فرانسه است و بس» (ناطق، همان، ۹۱). این گونه سازگاری با شرایط سیاسی حاکم سبب ادامه کوشش‌های فرهنگی آن در میان اقشار مختلف جامعه گردید. آلیانس یهود نیز که ارتقاء فرهنگی و بهبودی زندگی جامعه یهودیان ایران را مد نظر داشت، مدارس خود را در شهرهای یهودی‌نشین برپا کرده بود. اما از آنجا که در دین یهود تبلیغ وجود نداشت، مسلمانان نیز از این مدارس استقبال کردند.

با این همه، با مقایسه و ارزیابی داده‌های تاریخی مربوط به این نهادها، به خوبی می‌توان دریافت که نهادهای لازاریست‌ها از بسیاری جهات بر آن دو نهاد دیگر برتری داشته‌اند. نهادهای فرهنگی لازاریست‌ها، بیش از نیم قرن زودتر از آلیانس فرانسه و آلیانس یهود^۱ در ایران پا گرفته و به فعالیت پرداختند. از این رو، نهادهای آموزشی لازاریست‌ها، هم به لحاظ فراگیر بودن و هم به لحاظ پیشینه آموزشی، بر آن دو نهاد برتری داشته‌اند. آنان سال‌ها پیش از ورود آن دو آلیانس، در بسیاری از روستاهای آذربایجان و نیز شهرهایی چون اورمیه، خسروآباد، سلماس، تبریز، تهران و اصفهان مدارس پسرانه و دخترانه برپا کرده بودند (نک: بخش لازاریست‌ها). طبق آمار، در اوج مدرسه‌سازی در آستانه مشروطیت، لازاریست‌ها ۷۶ باب مدرسه داشتند (غفاری، ۱۳۲)، در حالی که مجموع مدارس آن دو آلیانس از یک سوم این رقم تجاوز نمی‌کرد. اما به لحاظ تعداد شاگردان، باید گفت که برخی شعبه‌های آلیانس‌ها در برخی شهرهای بزرگ شاگردان بیشتری را جذب کرده بودند. برای نمونه، در سال ۱۹۰۴، مدارس پسرانه و دخترانه آلیانس یهود در اصفهان به ترتیب ۴۰۰ و ۲۷۰ شاگرد داشتند که بیشتر آنان خوراک و پوشاک هم دریافت می‌کردند (Çâñâçl=VT). البته این ارقام در آن زمان چشمگیر بوده و یکی از دلایل آن هم این بود که آلیانس‌ها در مجموع از امکانات مالی بهتری برخوردار بوده‌اند. تفاوت دیگر در مدارک تحصیلی بود. سن لویی به عنوان بزرگترین مدرسه و سپس دبیرستان لازاریست‌ها در پایتخت، به دانش‌آموختگان خود گواهی دیپلم اعطا می‌کرد، در حالی که هر دو آلیانس در دوره مورد بحث گواهی ششم ابتدایی، و تنها آلیانس یهود پس از یک دوره ۹ ساله مدرک دیپلم هم صادر می‌کرد.

۱. مدارس لازاریست‌ها از سال ۱۸۳۸م / ۱۲۵۴ق آلیانس فرانسه از سال ۱۸۸۹م / ۱۳۰۷ق و آلیانس یهود از سال ۱۸۹۸م / ۱۳۱۶ق در ایران پا گرفتند.

گذشته از این‌ها، نوع چالش‌هایی که این سه نهاد با آن‌ها روبه‌رو بودند و آن‌ها را از پیشرفت باز می‌داشتند نیز متفاوت بوده‌اند. همچنان‌که پیشتر اشاره شد، افزون بر چالش‌هایی که هر سه نهاد با رقیبان و دشمنان داخلی و روس‌ها و انگلیسی‌ها داشته‌اند، لازاریست‌ها همواره در معرض یورش‌های پیاپی کردان و ترکان عثمانی نیز قرار داشته‌اند. اینان در پی سیاست‌های ضد عیسوی خود پیوسته به مناطق عیسوی‌نشین غرب کشور یورش می‌بردند و به قتل و غارت مسیحیان و تخریب مدارس و کلیساهای آنان برمی‌آمدند. اما آلیانس فرانسه چون نهادی غیر مذهبی بود، از این‌رو نسبت به آن دو دیگر با چالش‌های کمتری مواجه بود، و این چالش‌ها نیز بیشتر سیاسی بودند (نک: بخش آلیانس فرانسه).

از سوی دیگر، مدارس لازاریست‌ها با چنان پیشینه‌ی درازی، خود‌الگویی شدند برای ایرانیانی که در پی برپایی مدارس نوین به سبک فرنگ بوده‌اند. مدارس لازاریست‌ها در شهرهای بزرگ نقش مهمی نیز در آشنا ساختن بسیاری از ایرانیان به فلسفه و دانش نوین غرب داشته‌اند و در این حوزه‌ها اگر برتر از آلیانس‌های فرانسه و یهود نبودند، دست کمی از آن‌ها نداشته‌اند. در این جهت، مدرسی چون سن لویی بودند که دانش آموختگان نامداری همانند صادق هدایت، نیمایوشیچ و بسیاری دیگر را در دامن خود پروراندند (آرین‌پور، ۳/ جم).

بخش دیگری از فعالیت‌های فرهنگی لازاریست‌ها - گذشته از تبلیغات دینی، ساختن کلیسا و نمازخانه، تربیت کشیش و غیره که بررسی‌های دیگری را می‌طلبند - در حوزه چاپ و انتشارات بود که در آن زمان بسیار ارزشمند بوده و حال آن که هیچ یک از دو نهاد دیگر در این زمینه‌ها فعالیتی نداشتند. لازاریست‌ها نخستین چاپخانه خود را در سال ۱۸۶۲م/۱۲۷۹ق و در زمان ناصرالدین شاه در اورمیه به راه انداختند. آنان تا آن زمان، نوشته‌های خود را توسط چاپخانه‌ای در موصل انتشار می‌دادند. در سال ۱۸۷۴م/۱۲۹۱ق پادری «کلوزول»^۱، یکی از رؤسای لازاریست، در بازگشت از فرانسه چاپخانه نوینی را با خود به اورمیه آورد و به کار انداخت. این چاپخانه که بزرگترین چاپخانه این هیأت در ایران به شمار می‌رفت، تا سال ۱۸۹۴م/۱۳۱۲ق توانست ۲۵ جلد کتاب و

۱. پادری کلوزول از رؤسای هیأت لازاریست، نماینده پاپ و حکم میان مسلمانان و عیسویان بود. وی پس از چهل سال اقامت در ایران، در پاییز ۱۸۸۲م/۱۳۰۰ق در سن ۶۷ سالگی در گذشت. به دستور حکومت در اورمیه عزای عمومی اعلام شد و مقامات کشوری و لشگری در مراسم تشییع وی شرکت کردند.

رشدیّه را با ۱۵ شاگرد، لقمانیه را با ۱۰۰ شاگرد، مدرسه لازاریست‌ها را با ۱۱۶ شاگرد، لازاریست‌های دخترانه خسرو آباد را با ۶۰ شاگرد، و مدرسه «سوزانیان» ارامنه را با ۳۵ شاگرد. کمیته به هر یک از این مدارس حدود ۵۰۰ قران کمک هزینه می‌پرداخت و کتاب‌های درسی را نیز برای آن‌ها خریداری می‌کرد (C. iäãíãí=NVMR=OO). لقمانیه و سعادت نیز که از مدارس فرنگی‌مآب و فرنگی زبان به شمار می‌رفتند، نه تنها از کمک هزینه‌های آلیانس بهره‌مند بودند، بلکه شیوه سازماندهی و برنامه‌های آموزشی آنان نیز کما بیش از روی مدارس آلیانس الگوبرداری شده بود. این مدارس با شاخه آلیانس تبریز نیز همکاری داشتند. آلیانس یهود نیز که در چندین شهر مدارس پسرانه و دخترانه گشوده بود، در زمینه متون آموزشی، همانند آلیانس فرانسه، بر آموزش زبان و ادبیات فرانسه تاکید داشت.

در ارزیابی کلی باید گفت که با همه موانع و چالش‌های یاد شده، نهادهای آموزشی فرانسه در ایران نفوذ و پیشرفت چشمگیری داشتند، به گونه‌ای که زبان فرانسه در این دوره در جایگاه نخستین زبان خارجی ایرانیان قرار گرفت. این مفهوم از گزارش‌های دست‌اندرکاران این نهادها به خوبی دریافت می‌شود. در نخستین نشست منطقه‌ای کمیته آلیانس در تبریز، در سال ۱۹۰۳/م ۱۳۲۱ق که به ریاست کنسول فرانسه برگزار شد، دکتر «کوپن»^۱، پزشک نظامی ولیعهد، از گسترش زبان فرانسه در ایران یاد کرد و رویکرد مردم ایران را به فرهنگ فرانسه ستود. وی گفت: «امروز در ایران زبان فرانسه جای زبان سیاسی را گرفت، بسیاری از دولتمردان این کشور زبان ما را بی‌غلط حرف می‌زنند، تا جایی که به درستی می‌توان گفت که ایرانیان، فرانسویان خاور زمین‌اند» (ناطق، همان، ۱۰۵). در سال ۱۹۰۵/م ۱۳۲۳ق، و در آستانه انقلاب مشروطه، کمیته آلیانس در تهران گزارش داد که اکنون در ایران حدود ۱۰۰۰۰ تن فرانسه را به روانی حرف می‌زنند و در تهران ۲۴ آموزشکده زبان ما را آموزش می‌دهند. سپس افزود، در همه شهرهای بزرگ، مدارس فرانسوی زبان به راه افتاده است و شمارشان از پنج سال پیش پنج برابر شده (C. iäãíãí=NVMRÄI=OULS).

بدین‌سان، مدارس فرانسوی زبان، شاگردان زیادی را در دامن خود پرورش دادند و آنان را با دانش روز و پیشرفت جهان غرب، به ویژه فرانسه، آشنا ساختند. همین مدارس بودند که شاگردان و نام‌آورانی چون میرزا آقاخان کرمانی، صادق هدایت، محمدعلی

جمالزاده، پروین اعتصامی، نیما یوشیج، و بسیاری دیگر را در دامن خویش پرورش دادند (آرین پور، همانجا). افزون بر این، بسیاری از دانش آموختگان این مدارس با فراگیری تخصص و به دست آوردن توانایی‌های لازم توانستند در سازمان‌های گوناگون به خدمت مشغول شوند. برای نمونه، در سال‌های آغازین قرن بیستم، آلیانس توانست حدود صدتن از دانش آموختگانش را در سازمان‌ها و ادارات مختلف ایران به کار گمارد (غفاری، ۱۷۴). یکی دیگر از کارکردهای مدارس فرانسوی در ایران، تاثیر آنان بر جنبش مشروطه خواهی بوده است. در این زمینه می‌توان گفت که بیشتر نوشته‌هایی که در جنبش مشروطه از زبان فرانسه به فارسی برگردانده شد - چه در زمینه سیاسی و چه ادبی و اجتماعی - بیشتر به کوشش شاگردان مدارس فرانسوی زبان بوده است. در روزنامه‌های تبریز، از ترجمه متون و اخبار خارجی، و یا از نوشته‌های سیاسی در رابطه با انقلاب فرانسه، مسئله زنان و غیره، نیک پیدا بود که نویسندگان آن متون به زبان فرانسه آشنا بودند (ناطق، همان، ۹۹).^۱ البته مشروطه خواهان نیز که یکی از شعارهای بنیادی‌شان گسترش دانش جدید در ایران بود، و برخی از آن‌ها نیز که از شاگردان پیشین همین مدارس بودند، پای این مدارس ایستادند. آنان آلیانس را هنگامی که با مشکل مالی مواجه می‌شد یاری می‌دادند، و یا از طریق مطبوعات، مردم را تشویق به کمک و ثبت نام فرزندان شان در این مدارس می‌کردند (روزنامه الحدید، ۴).^۲

نتیجه

در این بررسی، پس از بیان میزان کارکرد هر نهاد، مشخص شد که دو نهاد آلیانس فرانسه و آلیانس یهود بیشتر بر آموزش متون و زبان فرانسه تاکید داشته‌اند. نقش آلیانس فرانسه در گسترش زبان فرانسه از این رو برجسته‌تر بود که این نهاد به مدارس نوینی که در آن‌ها زبان فرانسه تدریس می‌شد کما بیش کمک مالی می‌کرد. اما

۱. برای نمونه می‌توان از «تاریخ انقلاب کبیر فرانسه» نام برد که به کوشش میرزا یوسف‌خان مرتضوی، از دانش آموختگان مدارس فرانسوی، و میرزا جواد خان ناطق که او نیز فرانسه می‌دانست، به فارسی برگردانده شد و در سال ۱۳۳۰ق در تبریز به چاپ رسید.

۲. البته برخی از آزادی خواهان نیز بر این مدارس انتقاداتی داشته‌اند. برای نمونه هنگامی که دکتر شنیدر فرانسوی عضو انجمن معارف شده بود، در نظام‌نامه آن انجمن زبان فرانسه را در مدارس عالی اجباری کرده بود. در این رابطه بود که یحیی دولت‌آبادی دکتر شنیدر را در موضوع آلیانس نکوهید که چرا این مدرسه مصالح تعلیمی ابتدایی مملکت را رعایت نمی‌کند (دولت‌آبادی، ۳۰۴).

لازاریست‌ها افزون بر این زبان، دیگر زبان‌های فرنگی را نیز در برنامه‌های آموزشی خود گنجانده بودند. در زمینه آموزش‌های علوم جدید، گذشته از برخی تفاوت‌ها در برخی مدارس، هر سه نهاد در مجموع همسو بوده‌اند. اما به لحاظ مدارک تحصیلی، پس از آن که مدرسه سن لویی لازاریست‌ها در تهران به دبیرستان تبدیل شد، بالاترین مدرک تحصیلی، یعنی دیپلم دبیرستان را به دانش‌آموختگان اعطا می‌کرد. در صورتی که مدارک دو نهاد دیگر در این سطح نبود. افزون بر این‌ها، لازاریست‌ها در بسیاری از مناطق روستایی در آذربایجان نیز مدرسه و پرورشگاه و درمانگاه و غیره برپا کرده بودند که گام بزرگی در خدمات فرهنگی - اجتماعی به اقشار محروم روستایی به شمار می‌رفت. خدماتی از این دست از یکسو، و از سوی دیگر تاسیس چاپخانه، چاپ کتب و رسالات آموزشی، انتشار ماهنامه و غیره جمله‌ی نشان دهنده گسترده‌ی فعالیت و برتری خدمات فرهنگی - آموزشی لازاریست‌ها نسبت به آن دو نهاد دیگر بوده است، هرچند که برخی چالش‌های درونی فرقه‌های مختلف جامعه مسیحیان در ایران پیامدهای ناخوشایندی نیز داشته است.

منابع

۱. آربین‌پور، یحیی: *از صبا تا نیما*، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۸۲.
۲. اقبال، عباس، «داستانی از مبلغان مسیحی در ایران»، *مجله یادگار*، سال سوم، ۱۳۲۵، ش ۶ و ۷.
۳. احتشام السلطنه، محمودخان علامیر، *خاطرات احتشام السلطنه*، به کوشش مهدی موسوی، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۶۷.
۴. بایگانی وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، اسناد قدیمه، کارتن ۵، پرونده های ۱۳ و ۳۲.
۵. دولت‌آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۷۷.
۶. *روزنامه الحدید*، تبریز، سال یکم، شماره ۱۰، رجب ۱۳۲۴.
۷. شیخ‌رضایی، انسیه، مدارس فرانسوی، گنجینه اسناد (سازمان اسناد ملی)، دفتر سوم و چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۷۱.
۸. غفاری، ابوالحسن، *تاریخ روابط ایران و فرانسه* (از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
۹. فووریه، ژوانس، *سه سال در دربار ایران* (۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ ق.)، ترجمه عباس اقبال، تهران، نشر علم، ۱۳۸۵.
۱۰. کرزن، جرج، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

